



## از خود رهایی، بنیاد معرفتی حکیم نزاری قهستانی

محمد حاجی آبادی<sup>۱</sup>

### چکیده

حکیم نزاری قهستانی از شاعران شیرین زبان و نادره گفتار ادب پارسی است. دیوان اشعارش، فرهنگ نامه‌ای از دین، حکمت، عرفان و آمیخته‌ای از فرهنگ عمیق ایران، یونان، هند و شریعت مقدس محمدی (ص) است. شعر حکیم، ابزاری برای انعکاس دردهای مردم زحمت کش و ستم دیده بوده است. در این میان، غزل نزاری روایت عالم مستی و بی خودی و خروج از عالم تن و عروج به سدره المنتهی است. در اندیشه حکیم، دل مظهر تجلی انوار حق، منبع معرفت و گوهر انسانیت است که در سایه تهذیب آن از کدورات و مشغله‌های نفسانی و برخاستن حجاب خودبینی، عارف قادر می‌شود به معرفت و مشاهده‌ی حق نایل آید. عرفان به عنوان یک مکتب تربیتی و روحانی، تمام هدفش این است که انسان حقیقت خود را بشناسد و کشف کند. نگارنده‌ی مقاله پیش رو کوشیده است به تحلیل مفهوم «از خود رهایی»، بنیادی ترین عنصر عرفانی که به تعالی و کمال انسانی می‌انجامد، در غزل شیوای حکیم نزاری پردازد و روزه‌های هر چند خرد به دنیای اندیشه صافی او بزند.

**کلید واژه:** نزاری قهستانی، غزل، انسان، از خود رهایی، معرفت

### مقدمه

حکیم سعدالدین نزاری فوداجی بیرجندی از شاعران و حکیمان با نام و شیرین زبان ادب فارسی در قرن هشتم هجری قمری بوده است. دیوان اشعار و سایر آثارش در واقع فرهنگ نامه‌ای از دین، دانش، حکمت، عرفان و آمیخته‌ای از معرفت بازمانده از فرهنگ عمیق ایران، یونان، هند و شریعت مقدس محمدی (ص) است و در مسیر فکری و عقلی خویش، مردم هم عصر و روزگاران بعد از خود را از سرچشمه‌های اندیشه والای خویش سیراب کرده است. اشعار حکیم، ابزاری برای انعکاس دردهای مردم زحمت کش که زیر فشار سنگین ستم ظالمان و ریاپیشگان مستاصل شده، بوده است. اما از این میان «غالب غزل‌های نزاری حکایت جدالبا مدعیان پارسایی و مقابله با سالوس گران مرایی است. در شکل‌های دیگر شعر او نیز قرینه‌های این نزاع و آشتی ناپذیری او با ظالمان و ریاپیشگان بسیار دیده می‌شود.» (مصفا، مقدمه دیوان، ۱۳۷۱: ۱۳۲) باید گفت که غزل نزاری روایت عالم مستی، بی خودی و خروج از عالم تن و عروج به سدره المنتهی است. علاوه، آب زلال

۱. عضو هیأت علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد آزادشهر



چشمه‌ی عشق و جنون است و شعله شوق و وجد و حال. باتوجه به تغییر حال نزاری و شنیدن ندای هاتف غیبی که: " به صدر سعادت رهم باز داد "(نزاری، ۱۳۷۱: ۶۷) شاعر از ماسوی الله، مستغنی می‌گردد و پادشاهی هفت اقلیم گدایی را از نفس گرم مردان صاحب درد می‌یابد.

من که بی تاج و نگین ملک سلیمان یافتم      پادشاهی در مقامات گدایان یافتم  
بر در مردان صاحب درد بودم مدتی      عاقبت در ضمن آن در یوزه درمان یافتم

( همان : ۷۸ )

سخنور بیرجندی، در تمام غزلیات و پاره‌ای از قصاید، قطعات و رباعیاتش به قناعت و رها شدن از تعلق جهان فانی و تصاویری روشن از سیر و سلوک و وقوف به حال و مقام سالکان اشاراتی دارد. هر پژوهنده‌ای با تأمل و تعمق در هر غزل این شاعر اسماعیلی مشرب، در جست و جوی هر نکته و دقیقه لطیف و باریک عارفانه و صوفیانه که باشد، به آسانی می‌تواند به دنیای رنگین اندیشه صافی او پی ببرد. لیکن از این میان، یکی از محورهاییکه حکیم نزاری در بحث لطایف عرفانی در غزلیاتش بدان اشارت دارد و با عارفان دیگر در این زمینه همسو و همدل است، مساله‌ی " از خود رهایی " و به بیانی دیگر، " نفی خودپرستی " است. در این باره می‌توان داوری نغز و دلنشین عارف شیفته و به کمال رسیده، " عین القضاة همدانی " را در حکم تایید و تفسیری بر اندیشه عارفانه‌ی نزاری دانست. « تا از خودپرستی فارغ نشوی، خداپرست نتوانی بودن. تابنده نشوی، آزادی نیابی. تا پشت بر هردو عالم نکنی، به آدم و آدمیت نرسی و تا از خود بنگریزی، به خود در نرسی و اگر خود را در راه خدا نبازی و فدانکنی، مقبول حضرت نشوی و تا پای بر همه نرنی و پشت بر همه نکنی و بجمله راه نیابی. و تا فقیر نشوی، غنی نباشی. و تا فانی نشوی، باقی نباشی. » (عین القضاة، ۱۳۸۶: ۲۵ - ۲۶) در این مقاله تمام تلاش بر آن است که به نوعی موضوع « از خود رهایی » و برخی از عناصر مرتبط با آن که بنیاد فکری هر عارف و شاعر دل سوخته از جمله نزاری است، در غزل شیوا و رسای حکیم مورد تبیین و تحلیل قرار گیرد. نزاری در پی آن است که با تعالیمش مخاطبانش را از بند «خودی» و تعلقات آن برهاند. در اندیشه‌ی او تا زمانی که آدمی در بند این تعلقات اسیر است، نمی‌تواند از چپنره‌ی محدود دنیای حس رهایی یابد و زیبایی بکر عالم ماورای حس را درک و دریافت نماید و به شناخت حقیقت نایل آید. ذکر این نکته در این بحث گفتنی است که درباره‌ی زندگی، نسب نامه و روزگار شاعر قهستانی علاوه بر آثار عالمانه‌ی استادان «مجتهدزاده» و «مظاهرمصفا»، در تذکره‌ها و تراجم نیز مطالبی سودمند به چشم می‌خورد. اما پژوهندگان کم تر در دنیای رنگین و متنوع اندیشه‌ی شاعر سیر کرده و به شناخت شخصیت فکری و عظمت سخنوری او پرداخته‌اند. امید است مشتاقان و دلباختگان زبان پر مایه فارسی با عزم و همت والای خویش دریچه‌ای تازه بر روی اندیشه‌های شاعر شیرین زبان و نادره گوی بگشایند و او را از چنبر خمول و فراموشی به در آرند. نگارنده،



مقاله‌ی پیش رو را در راستای چنین هدفی به رشته‌ی تحریر کشیده است. در خور یادآوری است که ابیات ارجاعی در متن بر اساس دیوان حکیم نزاری قهستانی تصحیح انتقادی استاد گران سنگ مظاهر مصفاست.

### از خود رهایی کمال مرتبه‌ی انسانی

انسان در جهان بینی عرفان اسلامی، به واسطه برخورداری از گوهر دل و جان بر سایر آفریده‌ها برتری دارد و همچنین می‌توان بر آن بود که انسان «جوهر» است و خلاق دیگر در قیاس با او در حکم «عرض» هستند و غرض آفرینش نیز او بوده است.

طوق اعطیناک آویز برت	تاج کرمناست بر فـرق سرت
جمله فرع و پایه اند و او غرض	جوهر است انسان و چرخ او را عرض
چون چنینی خویش را ارزان فروش	ای غلامت عقل و تدبیر است و هوش

(مولوی، ۱۳۷۸: ۹۲۸)

علاوه در عرفان اسلامی، انسان کامل، نمونه و مَثَلِ اعلاّی کسانی است که با صدق و اخلاص در جاده‌ی سیر و سلوک معرفت گام نهاده و با تسلّط بر نفس و تهذیب آن به وصال مقصود نایل شده اند. پیر یا مرشد در عالم عرفان نمونه بارز انسان کامل است. چنانکه «قاطبه‌ی نویسندگان و شاعران عارف ایرانی، نبی اکرم (ص) را به مصداق (انک لعلی خلق عظیم) نمونه کامل و تمام عیّار مکارم اخلاقی و واجد کله صفات انسانی دانسته و از شخص پیامبر به عنوان قطب اکبر، غوث اعظم، رحمت عالمیان و عالی ترین انسان کامل و با انسان اکمل یاد کرده اند». (رمجو، ۱۳۶۸: ۲۲۲) در یک کلام می‌توان گفت انسان کامل، انسانی از خود رسته و به حق پیوسته است. عرفان به عنوان یک مکتب تربیتی و روحانی، تمام هدفش این است که انسان حقیقت خود را بشناسد و کشف کند. چرا که، خود شناسی یکی از ارکان اصلی عرفان و تصوف است. در این راستا، مشایخ بزرگ در هدایت مریدان خویش همواره بر حدیث «من عرف نفسه فقد عرف ربّه» که در شمار احادیث نبوی آمده، پای فشرده اند و برداشت آنان این بوده است که شناخت خود یعنی شناخت حقیقت هستی و شناخت پروردگار.

بهر آن پیغمبر این را شرح ساخت هر که خود بشناخت، یزدان را شناخت

(مولوی، ۱۳۷۸: ۸۵۸)

### مصادیق از خودرهایی در اندیشه‌ی حکیم نزاری

آن گونه که اشاره رفت نزاری، همچون دیگر ادیبان و عارفان، کمال و فلسفه وجودی آدمی را که ناظر بر حکمت اسلامی و تفکرات دینی وی بوده به زبانی ساده بیان نموده و هنرش را در مسیر تعالی روح آدمی به سوی کمال به کار بسته است. در نظرگاه نزاری، ارزش انسان به حقیقت باطنی و معنوی اوست و بُعد حیوانی



انسان را قدری نیست و صورت او بدون جان معنوی اعتباری ندارد. در جهان بینی حکیم نزاری، میل به کمال و جست و جوی اصل خویشتن میل فطری انسان است. اما انسان به دلایل گوناگون که ریشه در غرایز مادی و حیوانی او دارد، گاهی به بیراهه ره می‌سپارد. در اندیشه‌ی عرفانی نزاری، یکی از معانی "از خود بی خود شدن" می‌تواند از خود بی خود شدن عاشق در پای معشوق باشد که خود در نهایت به «از خود رهایی» می‌انجامد. با این اشارت به تحلیل و بررسی مصادیق و مفاهیمی از این دست در غزل نزاری اشاره می‌شود.

### معرفت نفس و خدائشناسی

بالاترین مقصد و مقصود صوفی، معرفت حق و شناخت اوست تا از طریق مجاهدت، تهذیب و تزکیه‌ی نفس یا از راه صحبت و همنشینی با کاملان و به کار بستن مراتب ارشاد آنان، این معرفت و شناخت را بدست آورد. سالک معتقد است که تنها وسیله رسیدن به این هدف، پیمودن راه عرفان و طی درجات و مراحل طریقت است. نجم الدین رازی در این باره چنین اشارت دارد. «از بهر آنکه از تزکیت و تربیت نفس، شناخت نفس حاصل شود و از شناخت نفس، شناخت حق لازم می‌آید که، من عرف نفسه فقد عرف ربه، و معرفت سر همه‌ی سعادت هاست» (نجم رازی، ۱۳۸۱: ۱۷۴) در عرفان اسلامی هیچ علمی شریف تر از معرفت نفس نیست. آدمی یک گره‌ی اصلی در خود دارد که اگر آن را بگشاید، به نیک بختی می‌رسد و آن گشودن گره خویشتن خویش است.

«من عرف نفسه» برهاند تو را ز تو و نه همه تصور تو عین کثرت است

(نزاری: ۶۳۴)

در عالم معرفت برای تقرّب به حضرت دوست باید حجاب خود بینی را از میان بر گرفت و گفت: «حجاب میان بنده و خدای، آسمان و زمین نیست، عرش و کرسی نیست، پنداشت و منی تو حجاب است، از میان برگیر تا به خدای برسی.» (محمد بن منور، ۱۳۶۶: ۲۷۸) در این مضمون، نزاری دارد:

خویشتن بینی و لاف معرفت هر دو باهم این چه معنی کی بود

(نزاری ۱۱۵۶)

پرتوی باید ز نور معرفت تا برون آیی ازین ظلمت مگر

(همان ۱۲۰۶)

### از خود رهایی، سیر در وادی فقر و فنا

در اندیشه‌ی عارفان، «فنا عبارت از فنای بنده است از هستی خود به رویت جلال حق و کشف عظمت وی و یا فنا، پاک شدن از صفات نکوهیده و شهوات.» (گوهرین، ۱۳۸۸، ج ۸: ۳۵۷) نزاری بر آن است که در طی سلوک، سالک به جایی می‌رسد که همه تعینات او محو می‌شود و جز مشاهده‌ی صفات الهی چیزی دیگر



برایش باقی نمی ماند. در این مرحله، سالک هستی خویش را در هستی معشوق در می‌بازد و جاودانگی و حیات واقعی را در " فناء فی الله " می‌یابد.

هستی من نیستی جز به وجود تو نیست  
هر چه تو گویی بیا آمدم از تو به تو  
بود توام به تو دید توام ترا  
من کی ام اندر میان هم به تو خوانم ترا  
( نزاری : ۵۰۴ )

علاوه، مرحله بقاءنهایت حال مردان خداست که تمام کوشش و کشش‌های آنان در طی طریق برای رسیدن به این مقام است.

ز خود فانی شود تا هست گردد  
چو بی خود شد حجاب از راه برخاست  
( همان : ۷۲۳ )  
باید گفت که هدف از سیر و سلوک، رسیدن به مقام عبودیت یعنی نفی هر گونه دعوی درباره‌ی صفات الهی است. آدمی با رسیدن به مقام فناء، به آن چه همواره در اصل وجود خویش بوده، می‌رسد.  
نزاری گرد خود گشتن چو کرم پيله تن تاکی  
شنیدی من علیها فان همه مولی هو الا علی  
( همان : ۵۵۴ )

### مقام تسلیم، ارمغان از خود رهایی

تسلیم در برابر حق یکی از لوازم سلوک است و نزاری قهستانی رسیدن به این درجت را ویژه‌ی کسانی می‌داند که هر گونه اراده را از خویشتن سلب کرده و تسلیم بی قید و شرط مراد خویش گشته اند. چنین افرادی از سر رضا و رغبت اوامر حق را گردن می‌نهند و زبان را از شکوه و شکایت برمی‌بندند و همه چیز را از حق می‌بینند. در سایه‌ی چنین اعتقادی، دشواری‌ها بر آنان آسان و تلخی‌های زود گذر دنیایی شیرین می‌شود و از همه مهم‌تر، راه رسیدن به دوست بر آنان نزدیکتر می‌گردد.

تسلیم شو و ز خود برون‌ای  
نزدیک رهی ست تا به بوآب  
( نزاری : ۵۶۲ )

باید اشاره داشت که انسان‌های خود بین گردن فراز و متکبرند.

سر بزرگی کار خود بینان بود تسلیم کن  
وارهان در باز با تو هر چه از خشک و ترست  
( همان : ۷۸۵ )

از سویی دیگر، در سایه از خود رستن و تسلیم است که سالک به بالاترین آرزویش که ملاقات یار است، نایل می‌آید.



از خود به در آید و ملاقات ببینید      تسلیم باشید و مرادات یر آرید

( همان : ۱۱۸۶ )

### از خود رستن، مقام وحدت

منظور از وحدت در نگاه عارفان، یکی بودن وجود که واقعیت و حقیقت عالم است. این تضاد و کثرت‌ها زائیده‌ی خیال و وهم بشری است و علت آنعدم معرفت واقعی یا گرفتار شدن در خود خواهی‌ها و «من» و «ما»های شخصی است و گرنه وجود یکی است. در نگاه حکیم نزاری، بر سالک است که در برابر ذات الهی همه چیز را محو کند و تمام توجه اش به حق باشد و خود را از هرگونه خود بینی و شرک و کثرت بری داند تا به مقام خلّت و وصال کعبه‌ی وحدت نایل آید.

روی در کعبه وحدت نتوان با خود رفت      در چنین قافله با کثرت و انبازمیا

( نزاری : ۵۶۱ )

### از خود رهایی، قدم در منزل محو

محو، بیخودی و استغراق است که در آن اوصاف بشریت از وجود سالک زدوده می‌شود. آنچه در منازل سلوک، مطلوب واقعی اوست و می‌تواند او را از مهلکات راه و از غرقاب خود برهاند، رسیدن به منزل محو است. همان اصطلاحی که مولانا از آن به «محو نحو» تعبیر می‌کند.

محو می‌یابد نه نحو اینجا بدان      گر تو محوی بی خطر در آب ران  
 آب دریا مرده را بر سر نهد      ور بود زنده ز دریا کی رهد؟  
 چون بمردی تو ز اوصاف بشر      بحر اسرار نهد بر فرق سر

( مولوی، ۱۳۷۸ : ۱۳۳ )

نزاری را اعتقاد بر آن است که سالک در سایه خود شکنی و محو شدن در دوست، می‌تواند خود را از نیرنگ و خواری دنیای پست برهاند.

هان‌ای نزاری محو شو در دوست و ز خود بر شکن      وز شاهد دنیای دون دیگر مخر نیرنگ را

( نزاری : ۵۱۷ )

از سوی دیگر، عالی‌ترین مراتب معرفت که سالک می‌تواند به آن نایل شود، غالباً «بیخودی» است که طی آن نفس از خویشتن بر می‌آید، صافی و زدوده می‌شود و با خداوند اتصال پیدا می‌کند. ( زرین کوب، ۱۳۸۷ : ۲۷ ) اشارت نزاری بدین مضمون:

و گر بیرون شدی یک باره از خویش      شدی فی الجمله مستغرق در آن ذات



( نزاری : ۶۰۰ )

مستغرق در ذات دوست هرگز « خود » را در میان نمی بیند، چرا که : « من » و « ما » با « او » در یکجا با هم در نمی گنجد.

چنان مستغرقم در تو که خود را وا نمی یابم      به رای خویشتن هرگز چو خودبین نگروم دیگر  
( همان : ۱۲۱۳ )

همچنین سر کشیدن جام بیخودی از دست ساقی عشق، برای عاشق مستی و طرب را به ارمغان دارد و به تعبیری هستی اش را در مستی درمی بازد.

جام می بیخودی تا نکشی با خودی      مست شوی گم شود ذات تو در ذات عشق  
( همان : ۱۳۵۰ )

و در جایی دیگر :

هر که را دادند جام بی هُشی      مست لایعقل شد و از خود برست  
( همان : ۷۷۱ )

علاوه، سخن سرای بیرجندی، معراج عارفان را در « از خود رهایی » می داند.

بی خود از خانه برون ای که نتوانی کرد      با خود آنجا که کنند اهل قیامت معراج  
( همان : ۹۵۸ )

### از خود رهایی، مشاهده‌ی یار

سالک می تواند در طی سلوک پس از مجاهدت بسیار به درجه‌ای برسد که با دیده‌ی دل واقعیات جهان را همان طور نگرَد که با دیده‌ی ظاهر به عالم ماده می نگرَد. حال مشاهده وقتی حاصل می شود که باطن سالک از هرگونه شائبه‌ای پاک شود و آسمان دل او از هرگونه کدورت و ابری صافی گردد. " ابوالقاسم قشیری "، مشاهده را به منزله‌ی شرابی می داند که سالک را از خود سوخته می سازد و از منیت او می رباید و اثری از او باقی نمی گذارد. ( قشیری، ۱۳۷۹ : ۱۱۸-۱۱۹ ) حکیم نزاری، دل را مظهر تجلی انوار حق و نظر گاه او به شمار می آورد و آن را منبع معرفت، معدن محبت و گوهر انسانیت می خواند و باورش بر این است که در سایه تهذیب دل از کدورات و مشغله‌های نفسانی و برخاستن حجاب خودبینی، عارف قادر می شود به مشاهده‌ی جمال حق دست یابد و از فضل او نیز برخوردار شود.

در خودی خودت بیاید سوخت      با مراد منت بیاید ساخت  
تا درو جان جان نزل کند      خانه باید ز خویشتن پرداخت  
( نزاری : ۶۱۳ )

مردانه ز پیش خویش بر خیز      اینک حُجُب از جمال بر خاست



( همان : ۶۴۳ )

نکته گفتنی آنکه، حق را باید با چشم دل به نظاره نشست.

تو مبین خود را همه او بین که او را در نقاب جز به چشم معرفت دیدن خیالی دیگرست

( همان : ۷۸۲ )

### ترک منیت و وادی استغناء

استغناء، در نظر صوفیان مقام کبریایی و بی نیازی است که هر دو جهان در جنب آن به شمار ذره‌ای نیاید و تمام کوشش جهانیان در آن مقام به پیشیزی نیرزد. عطار نیشابوری در بحث هفت وادی یا هفت شهر عشق که از زمره‌ی ابتکارهای هنری و عرفانی اوست، استغناء را پس از وادی معرفت و پیش از وادی توحید قرار داده است. بدین معنی که حد معرفت، رسیدن به وادی استغناء است و در انتهای وادی عظیم استغناء، باب توحید را گشاده اند. در توصیف این وادی آورده است :

بعد از این وادی استغناء بود	نه درو دعوی و نه معنی بود
می جهد از بی نیازی صرصری	می زند بر هم به یک دم کشوری
هفت دریا یک شمر اینجا بود	هفت اخگر یک شرر اینجا بود
هشت جنت نیز این جا مرده ایست	هفت دوزخ همچو یخ افسرده ایست
هست موری را هم اینجا ای عجب	هر نفس صد پیل اجری بی سبب

( عطار، ۱۳۸۵ : ۲۰۰ )

در نگاه نزاری قهستانی، کسانی که لذت و حلاوت عبادت و بندگی خداوند را چشیده اند، از لذت‌های دیگر بی نیاز شده و دل از همه آن ها کنده اند. زیرا در لذت تسلیم و بندگی خداوند عظمتی و کرامتی یافته اند که لذات دیگر در برابر آن ارزشی ندارد. علاوه عزت نفس و همّت والای چنین عاشقانی آنان را وا می‌دارد که هرگز در برابر دو جهان سر تعظیم فرود نیارند و آزادگی و وارستگی خویشان را فقط در بندگی حق بجویند. در اشارت حافظ :

گدای کوی تو از هشت خلد مستغنی ست اسیر عشق تو از هر دو عالم آزادست

( حافظ، ۱۳۸۱ : ۵۱ )

و در این مضمون، نزاری چنین سراید :

برون رفتگان راز کون خودی محالات دنیا مبالات نیست

( نزاری : ۸۶۸ )

خنک آن بر افکنده بنیاد خویش که یک باره از کفر و دین بر شکست





( همان : ۷۹۹ )

دنیی و عقبی به هم هر دو حجاب تواند باز تو و این و آن هر سه حجاب خداست

( همان : ۶۵۹ )

### از خود رستن، اصل و کمال عشق

غایت عرفان، تقرب و اوج به عرش اعلی است. از خود رهایی، اوج این عروج است. در راهی که سالک در می‌نوردد، فنا، همچون توشه‌ای است که باید بر گیرد تا درازی این راه بر او دشوار نباشد و او را از ادامه طریق باز ندارد و مولانا در این باره چنین اشارتی دارد :

هیچ کس را تا نگردد او فنا نیست ره در بارگاه کبریا  
چیست معراج فلک ؟ این نیستی عاشقان را مذهب و دین، نیستی

( مولوی، ۱۳۷۸ : ۹۷۳ )

در اندیشه نزاری، عاشق باید در جهت وصال به دوست، تمام تعینات و تعلقات دنیایی را از خود طرد کند. او اصل و بنای عشق را بر تبراى از هرگونه منیت می‌داند.

نخست از خود تبرا کرده باشد چو اصل عشق ورزیدن تبرااست

( نزاری : ۷۲۳ )

همچنین کمال عشق نیر در « از خود رهایی » است.

کمال عشق برون رفتن از وجود خودست نکو زمن بشنو سرّ یار با یارست

( همان : ۷۶۵ )

باید اشاره داشت که دریای عشق و معرفت، دریایی است متلاطم و سهمگین که بایسته است عاشق با گردابه‌های هولناک دست و پنجه نرم نماید تا از خامی بدر آید و پخته شود. طبیعی است که در این وادی، سبکباران ساحلها، حال و هوای پختگان عشق را درک نخواهند کرد. به بیان دیگر، عالم عشق، جایگاه دریا دلان است.

خامان ره نرفته چه دانند ذوق عشق دریادلی بجوی، دلیری سر آمدی

( حافظ، ۱۳۸۱ : ۵۹۷ )

و اشارت نزاری :

عشق مرد پخته خواهد خام بودم من مگر آتشی زد در وجودم باز خام و پخته رست

( نزاری : ۷۹۳ )

باری عاشق معشوق پرست، از هرگونه خودپرستی رسته است.

عاشقان هر چه خودی باشد از آن برخیزند خود پرستی نکند عاشق معشوق پرست



( همان : ۷۹۴ )

### از خود رهایی، مرتبه‌ی مردان و اولیای الهی

از جمله جاذبه‌های ها و صفاتی که اولیاءالله و مردان حق، وجود خویش را به آن آراسته اند، آنکه تجلی پروردگار را بر همه کس و در همه چیز نظاره کنند. در نظر آنان خانقاه و خرابات را فرقی نیست. شیخ ما را پرسیدند : «ای شیخ ! مردان او در مسجد باشند ؟ » گفت : « در خرابات هم باشند » ( محمد بن منور، ۱۳۶۶ : ۲۸۵ ) نزاری قهستانی را اعتقاد بر آن است که مردان حق، کسانی هستند که دلشان مخزن اسرار الهی است و انوار الهی نیز بر دلشان تابیدن گرفته است. آنان وجودشان از تیرگی و ظلمت بشریت پاک شده و به مقام مشاهده و تجلی یار نایل گشته اند.

دیدهای خود دیده را طاق‌ت آن نور نیست      هیچ ندیدن جزو مرتبه‌ی اولیاست

( نزاری : ۶۵۹ )

از سویی دیگر باید گفت که : مردانگی در عالم عرفان در تهذیب نفس و رهایی از قید خودبینی است.  
مردی برون ز خود شده مجنون صفت کجاست      لیلی بسی ست عاشق بی ننگ و نام نیست

( همان : ۸۹۰ )

دلا از تو تا با تو باشد پشیزی      رهن در مقامات مردان نباشد

( همان : ۱۰۸۲ )

### بیخودی و وصال

یکی از مفاهیمی که با مقوله‌ی « از خود رهایی » ارتباطی تنگاتنگ دارد، « وصال » است. وصال، اتصال به حق و رسیدن به حقیقت الهی خود و در نتیجه رهایی از بند اسارت انانیت است. باید اشاره داشت که وصال حق مستلزم کمال و فضیلت نفس است و به تعبیری فنای بنده از اوصاف طبیعی خود و ظهور اوصاف الهی در وجود اوست. حکیم نزاری بر این باور است که وصال به حق، سالک را از خود سوخته می‌سازد و او را از منیت می‌رهاند و اثری از او باقی نمی‌گذارد.

بی خود از در درآواو را بین      زین پسندیده تر وصالی نیست

( نزاری : ۹۰۲ )

باری ذوق و لذت وصل را باید در جدایی از خویشتن یافت.

بیر از خویشتن که طالب دوست      لذت وصل در جدایی یافت

( همان : ۹۲۲ )

به ترک خویشتن داری بگوگردوست می‌خواهی      که در میدان سربازان تن آسان در نمی‌گنجد



( همان : ۹۹۴ )

### خود بینی و بت پرستی

در طریقت هر چه غیر خداست، «بت» بشمار می‌آید. ظواهر فریبنده‌ای که سالک طریقت را به خود مشغول می‌دارد و برای او سدی عظیم در راه سلوک است، باید این بت‌های فریبنده را نادیده انگارد و با همّت پیران کامل در شکستن آن جدّ بلیغ نماید. باید دانست که یکی از بت‌های بسیار فریبنده که نفی و گذشتن از آن بر سالک دشوار می‌نماید، دنیا دوستی و جاه طلبی که نتیجه‌ی آن کبر و دیگر رذایل اخلاقی است و تا سالک با این دشمنان به پیکار بر نخیزد، به کمال مطلوب که هدف غایی سالک است، نایل نخواهد گشت. نیز باید اشاره کرد که نفس امّاره مادر تمام بت هاست.

مادر بت ها بت نفس شماست      ز آنکه آن بت مار و این بت اژدهاست

( مولوی، ۱۳۷۸ : ۳۹ )

و در جایی دیگر :

ابتدای کبر و کین از شهوت است      راسخی شهوت از عادت است

( همان : ۳۳۷ )

نزاری قهستانی، نفی اصنام واله‌های ساختگی را در ترک خود می‌بیند.

نسیه کار مرد صاحب وقت نیست      هر که از خود بر شکست از بت برست

( نزاری : ۷۹۷ )

علاوه، بت پرستی ریشه در اوهام، عادات و خیالات باطل انسانی دارد که تمام آن ها از کبر و خود بینی او سر چشمه می‌گیرد.

بت که می‌گویند جز وهم تو نیست      بت تویی چیزی دگر مشنو که هست

( همان : ۷۹۷ )

بت پرستی و بت گری یارا      چیست دیگر همه منی و تویی ست.

( همان : ۸۶۰ )

در فرجام سخن، به مصادیقی دیگر از این دست به ایجاز اشاره می‌شود.

خودبینی نوعی شرک است

شرک باشد من و او هر دو به هم مانده      من چنانم که ازو باز ندانم خود را

( همان : ۵۴۸ )

گزند و آفت از خودبینی است.

زخود گر ایمنی ره بی گزندست      درین ره هم ز خود باشد گزندت

( همان : ۶۱۷ )



خود پرستی، مردگی است.

ولی زنده دل را غم مات نیست      بلی خود پرستان همه میّت اند

( همان : ۸۶۷ )

درویشی در ترک منیّت است.

نباشد راه درویشی پسندت      ترا با تو باشد چون و چنندت

( همان : ۶۱۷ )

خود بینی، شک و گمانی بیش نیست.

که خود بینی گمان اندر گمان است      بدو بین تا یقینش دیده باشی

( همان : ۷۰۸ )

خود پرستی نشان آدمیّت نیست.

ز آدمیّت شان نصیبی نیست یامستوحش اند      خود پرستان می‌رمند از ما که ما می‌خوریم

( همان : ۱۱۴۲ )

باری میقات و بهشت عاشقان در «از خود رهایی» است.

ز خود بیرون شو و رفتی به میقات      مقام عاشقان جایی ست بی جای

( همان : ۵۹۹ )

کرده بود باز به جنت دخول      هر که کند از خود خود خروج

( همان : ۱۴۰۵ )

### نتیجه

می‌توان بر آن بود که نزاری قهستانی در غزلش به قناعت و رهاشدن از تعلق جهان فانی و تصاویری روشن از سیر و سلوک و وقوف به حال و مقام سالکان اشاراتی دارد. علاوه غزل نزاری روایت عالم مستی و بی خودی و خروج از عالم جسم و عروج عالم ملکوت است. در اندیشه شاعر بیرجندی ارزش انسان، حقیقت باطنی و معنوی اوست. بعد حیوانی انسان را قدری نیست. در جهان بینی حکیم، میل به کمال، تعالی و جست و جوی اصل خویشتن میل فطری انسان است. اما انسان به دلایلی که ریشه در غرایز مادی و حیوانی او دارد. گاهی به بیراهه ره می‌سپارد. از سوی دیگر، عالی‌ترین مراتب معرفت که سالک می‌تواند به آن نایل شود، «بیخودی» است که در طی آن نفس از خویشتن بر می‌آید، صافی و زوده می‌شود و با خداوند اتصال پیدا می‌کند و در نهایت باید گفت که معراج عارفان در از خود رهایی است.



## منابع و مأخذ

- \_ حافظ، شمس الدین محمد، (۱۳۸۱)، دیوان، به کوشش خلیل خطیب رهبر، تهران: صفی علیشاه، چ سوم.
- \_ رزمجو، حسین، (۱۳۶۸)، انسان آرمانی و کامل در ادبیات حماسی و عرفانی در ادب فارسی، تهران: انتشارات امیر کبیر، چ اول.
- \_ زرین کوب، عبدالحسین، (۱۳۸۷)، ارزش میراث صوفیه، تهران: اساطیر، چ سیزدهم.
- \_ عطار نیشابوری، فرید الدین، (۱۳۸۵)، منطق الطیر، به اهتمام و تصحیح صادق گوهرین، تهران: علمی و فرهنگی، چ بیست و سوم.
- \_ عین القضاة همدانی، (۱۳۸۶)، تمهیدات، به کوشش عقیف عسیران، تهران: منوچهری، چ هفتم.
- \_ قشیری، ابوالقاسم، (۱۳۷۹)، رساله قشیریه، ترجمه ابو علی حسن بن احمد عثمانی، تصحیح بدیع الزمان فروزانفر، تهران: علمی و فرهنگی، چ ششم.
- \_ گوهرین، سید صادق، (۱۳۸۸)، شرح اصطلاحات تصوف، ج ۸، تهران: زوآر، چ اول.
- \_ محمدبن منور، (۱۳۶۶)، اسرار التوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید، مقدمه و تصحیح محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران: چ اول.
- \_ مولوی، جلال الدین محمد، (۱۳۷۸)، مثنوی معنوی، مقدمه حسین الهی قمشه ای، تهران: محمد، چ اول.
- \_ نجم الدین رازی، (۱۳۸۰)، مرصاد العباد من المبدأ الی المعاد، به اهتمام محمد امین ریاحی، تهران: علمی و فرهنگی، چ نهم.
- \_ نزاری قهستانی، سعدالدین، (۱۳۷۱)، دیوان، تصحیح و مقدمه‌ی مظاهر مصفا، تهران: علمی، چ اول.